

## تجلی و ظهور امام زمان علیه السلام در هستی

حسن علی پور\*

### چکیده

تجلی و ظهور، مفهومی بنیادین در عرفان نظری به شمار می‌آید و هم‌ردیف با مفاهیمی چون وحدت و کثرت، اسما و صفات، انسان کامل و فنا، برگستره و پرکاربرد است. عرفان آن‌گاه از تجلی و ظهور سخن به میان می‌آورد که عزم رخ گشودن از حقیقت مطلقه نماید. وجود مطلق تا بر اطلاق خود باقی باشد، دست معرفت نظری و عملی، و عقلی و شهودی، هرگز بدان نمی‌رسد و نقاب بر رخ، از ازل تا ابد پوشیده می‌ماند. آن‌گاه که اراده کند پرده از رخ برگردد، تعین می‌یابد و با نخستین تعین جلوه کرده، سلسله تجلیات و ظهورات نیز می‌آغازد.

کلام، نظام پیدایش عالم را خلقت می‌نامد؛ فلسفه با علّیت، هستی را برمی‌رسد و عرفان نظری با تجلی و ظهور وجود را می‌کاود. از تجلی و ظهور با تشان و تنزل و مانند آن نیز یاد می‌آورند. از دیگر سو، عرفان نظری و عملی چنان با مفهوم و حقیقت انسان کامل در هم تنیده که کم‌تر جایی از آن را بدون حضور وی بتوان به فرجام رساند. از آن‌جا که پرشکوه‌ترین مصداق خلیفه الله و برترین انسان کامل محمدی صلی الله علیه و آله در این روزگاران و تا برپایی قیامت، موعود ادیان، مهدی علیه السلام است، کنکاش در ارتباط این دو مفهوم بنیادی می‌تواند سرآغازی بر بسیاری معارف امامت و پژوهش‌های دامنه‌دار میان‌رشته‌ای، به‌ویژه در حوزه عرفان و مهدویت باشد. نوشتار پیش رو بر آن است تا آغازگری باشد بر این پوشش و کاوش.

### واژگان کلیدی

امام زمان علیه السلام، تجلی و ظهور، انسان کامل، عرفان، هستی.

### مقدمه

عرفان به تجلی و ظهور (نظام ظاهر و مظهر) معتقد است و با آن، هستی را تفسیر می‌نماید. اما فلسفه به علت و معلول باور دارد و با این قانون، پدیده‌های هستی را تحلیل می‌کند. نظام علی و

معلولی از ارکان فلسفه به شمار می‌رود و اگر مباحث فلسفی از این رکن تهی گردد، فلسفه فرو می‌پاشد.

تجلی و ظهور، با علت و معلول تفاوت‌هایی اساسی دارد. خاستگاه این تفاوت‌ها، در نوع نگرش دو مکتب فلسفی و عرفانی به جهان هستی است. فلسفه، روی کردی عقلانی به هستی دارد و عرفان، نگاهی شهودی. از همین جا تمایز فلسفه با عرفان، آغاز می‌گردد. در نخستین گام، تعریف این دو نظام از هستی، به گونه‌ای بنیادین متفاوت می‌نماید. فیلسوفان مشایی به تباین وجودات، و پیروان حکمت متعالیه به وحدت نوعی و تشکیک در وجود قائل‌اند، در حالی که عارفان به وحدت شخصی وجود و انحصار آن در وجود حق تعالی باور دارند. فهم دقیق وحدت شخصی وجود و اعتقاد به آن، ظریف و دشوار می‌نماید. از این رو، جنجال‌های بسیاری برانگیخته است. از دیگر تفاوت‌های محوری عرفان با فلسفه، نشستن تجلی و ظهور به جای علت و معلول، به شمار می‌رود. تجلی در لغت، یعنی وضوح و آشکار شدن و از نهان درآمدن. ظهور نیز به همان معناست؛ اما در اصطلاح عرفانی، یعنی آشکار شدن ذات حق تعالی و کمالات ذات پس از متعین شدن به تعینات ذاتی یا اسمایی و یا افعالی. آشکار شدن، یا برای خود ذات است و یا برای غیر آن، و هرگز به معنای حلول یا اتحاد نیست. به دیگر سخن، تجلی و ظهور یعنی متعین شدن مطلق به تعینی خاص.<sup>۱</sup>

## تجلی و ظهور ازلی

ذات خداوند در قلّه هستی و بالاترین مرتبه وجود است و از آن به غیب الغیوب، غیب مطلق، هویت مطلقه، عنقاء مغرب و نظایر این‌ها تعبیر می‌کنند. مقام ذات، حقیقت هستی و به عبارتی حقیقت وجود است. ذات به همه چیز احاطه دارد و بر همه چیز محیط و قاهر است و هیچ موجودی به او احاطه ندارد؛ نه احاطه علمی و نه خارجی.<sup>۲</sup> نه فکر و ذهن بشری به آن حقیقت احاطه می‌یابد و نه سالکان به حسب شهود و حضور، بر اصل حقیقت وجود محیط می‌شوند.<sup>۳</sup> حقیقت حق به اعتبار مقام ذات و هویت صرف، از شدت بطون و کمون، برای کسی معلوم نیست؛ قبول اشاره نمی‌نماید و محکوم به حکمی از احکام نمی‌گردد؛ نه اسمی دارد و نه رسمی؛ نه نامی دارد و نه نشانی.

کس ندانست که منزل‌گه معشوق کجاست آن قدر هست که بانگ جرسی می‌آید  
آرزوی اولیا و عارفان به آن نمی‌رسد و هیچ عقل، وهم و خیالی را بدان‌جا راه نیست. از این‌رو در روایات توصیفه فراوانی شده که در ذات نیندیشند؛ زیرا جز حیرت و سردرگمی حاصلی ندارد. کندوکاو در معرفت ذات، تلاشی بیهوده است. بدین جهت، خداوند سبحان از سر لطف و رحمت به بندگانش یاد می‌آورد:

﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾<sup>۴</sup>

خداوند شما را از کاوش در ذات خویش پرهیز می‌دهد و این از باب رأفت بر بندگان است.

باید توجه داشت که این تفسیر، یک احتمال در آیه است.<sup>۵</sup> لطف حق تعالی ایجاب می‌کند این گنج بی‌پایان را آشکار سازد تا همگان بهره‌برند. پس اراده کرد نقاب از جمال خویش بیفکند و گنج پنهان را آشکار سازد تا شناخته شود. برای بیرون آمدن از پرده غیبت، روز ازل، تجلی و ظهور کرد که به تجلی و ظهور ازلی شهرت دارد.

نخستین تعیین مقام لاتعیّن ذات، وحدت مطلقه (وحدت ذاتی) است که دو جهت ظهور و بطون دارد؛ جهت بطون آن، احدیّت نام دارد و جهت ظهور آن، واحدیت. با اندکی تسامح، نخستین تعیین ذات را می‌توان احدیت نامید. به دیگر سخن، احدیت، محصول نخستین تجلی و ظهور ذات است.

### احدیّت

عالم احدیت که گاه از آن به لاهوت یاد می‌شود، در نظام هستی جای‌گاهی ویژه دارد. این عالم، در عرفان نظری نیز از اهمیتی بسیار برخوردار است و از مباحث بنیادین عرفان به شمار می‌رود. از سوی دیگر، احدیت در شناخت انسان کامل و ولایت و جای‌گاه اهل بیت در هستی، نقشی زیربنایی و کلیدی دارد، اما به لحاظ پیچیدگی و رمز و رازهای فراوان، کم‌تر بدان پرداخته شده است. اهمیت ویژه آن بدین دلیل می‌نماید که حقیقت حق تعالی به اعتبار ذات، غیب محض، لامتعین و مستغرق در غیب هویت است، به طوری که از این جهت، بین ذات و حتی اسما و صفات نسبت و ارتباط مستقیمی وجود ندارد؛ چون هر نسبتی، مقتضی تعیین است و ذات حق، تعیین نمی‌یابد. پس برای تجلی و ظهور و افاضه کمالات خویش، واسطه و جانشین نیاز دارد. این واسطه و خلیفه ذات، احدیت نام دارد. مرحوم آشتیانی در این زمینه می‌نویسد:

حقیقت غیبی، منقطع الارتباط از حقایق خارجیه است و به واسطه کمال ذات و تمامیت حقیقت با هیچ تعینی سازش ندارد. حتی اسما و صفات به اعتبار تعینات و کثراتی که لازم ظهور آن‌هاست، محرم سر این مقام نیستند. به همین جهت، اسما الهیه به حسب کثرات علمیه‌ای که لازم ظهور و تجلی اسما است، نمی‌شود بدون واسطه‌ای از وسایط، مرتبط با ذات حق باشند و اخذ فیض از مقام غیب وجود نمایند. پس ظهور اسما و صفات نیز از حقیقت غیبی حق، احتیاج به واسطه و خلیفه‌ای دارد که سبب ظهور و تحصیل آن‌ها در مقام و احدیت شود. به واسطه همین رابطه و خلیفه بین اسما و صفات و حقیقت غیبیه، باب برکات منفتح می‌شود و فیض ازلی شامل جمیع حقایق مساوی گردد و نوری کوه عسکرت از

فیض اقدس و مقدس و وجود منبسط است، از صبح ازل طلوع نموده و بر هیاکل ممکنات می‌تابد.<sup>۶</sup>

انسان کامل که در عصر ما یگانه مصداقش حضرت ولی عصر علیه السلام است،<sup>۷</sup> در سیر صعودی خود نیز با گذراندن تمام مراتب هستی به مقام احدیت گام می‌نهد و با شهود احدیت، حقیقتش با آن مقام متحد می‌شود و مظهر اتم و اکمل آن می‌گردد. مقام احدیت، باطن و تمام حقیقت خاتم اولیا امام زمان علیه السلام است. حق تعالی، خلافت و جانشینی‌اش را بدو می‌بخشد و مصداق آیه *«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»*<sup>۸</sup> می‌شود.

البته برخی از محققان، آغاز خلافت ولی‌الله را مقام احدیت می‌دانند،<sup>۹</sup> اما دسته‌ای از عرفا گستره جانشینی خلیفه‌الله را مرتبه پایین‌تر هستی، یعنی واحدیت می‌انگارند. با پدیدار شدن احدیت، تنزل سلسله هستی آغاز شد. احدیت که جانشین ذات، واسطه میان ذات با مراتب پایین‌تر هستی و همان باطن ولی‌الله الاعظم است، به نیابت از ذات الهی، عوالم پایین‌تر را با تجلی و ظهور خویش به وجود آورد. به دیگر سخن، ذات در لباس احدیت و توسط خلیفه‌اش، مراتب بعدی را ایجاد کرد. احدیت، در نخستین ظهور و تجلی خود، اسم اعظم و سایر اسما را آشکار ساخت. مرتبه اسما، واحدیت نام دارد و دومین تعیین ذات به شمار می‌آید. از آنجا که حقیقت و کنه باطن خلیفه‌الله، با احدیت متحد است، با تجلی احدیت در عالم اسما، انسان کامل نیز در اسما تجلی می‌کند و حقیقت امام علیه السلام در تمام اسما، حضور و سریان می‌یابد. بنابراین، امام زمان علیه السلام تمام اسما و اسم اعظم را شهود می‌کند، بلکه حقیقت او با آنها یکی است و واحدیت از مراتب باطنی انسان کامل به شمار می‌آید. از این روی، امام زمان علیه السلام نه تنها جامع و مظهر اسما و اسم اعظم است، به باطن و سر اسما نیز دسترسی دارد و آن مراتب باطنی را در جان و حقیقت خویش می‌یابد.

در سومین مرتبه از تجلی، اسما نیز ظهور و جلوه می‌نمایند و مراتب پایین‌تر را پدید می‌آورند. حاصل تجلی اسما، عالم اعیان ثابت است. اعیان، ظهورات اسما و صورت علمی نظام هستی به شمار می‌روند. در وهله بعد، با جلوه‌گری اعیان، وجود عام منبسط پدیدار می‌شود. به وجود عام منبسط، فیض منبسط، نفس رحمانی، مشیت مطلقه، صادر نخستین و... می‌گویند. این مرتبه از هستی نیز که در شهود و ولایت و خلافت ولی‌الله است، با تجلی خود، عالم مجردات را هویدا می‌سازد. عالم مجردات در قوس صعود، قیامت خوانده می‌شود. پس از مجردات، عالم مثال پدیدار می‌گردد. قافله وجود با قافله سالاری خلیفه‌الله، در آخرین حرکت نزولی خویش در منزل طبیعت و دنیای خاکی فرود می‌آید؛ منزل گاهی سرد و تاریک. کاروان ظهور و تجلی در غربت خیمه می‌زند. این متوقف ماندن

همیشگی نیست و چند صباحی بیش تر نمی انجامد و کاروان، دیگر بار به موطن اصلی خویش باز می گردد، اما این بار تنها باز نمی گردد؛ هم سفران و یارانی هم راه خویش می سازد. از دل تیره و خاموش خاک، حیات و جان پدید می آورد و به کوی یار راه می نماید.

در تمام این مراحل و منازل، امام حضور دارد و نقش اول را به اذن حق تعالی ایفا می کند، بلکه به اذن الهی هر آن چه را اتفاق می افتد، پیش می برد و سرپرستی کاروان مظاهر را به عهده می گیرد؛ زیرا پس از آن که ذات، تجلی کرد و احدیت جلوه نمود، حقیقت انسان کامل پا به عرصه می گذارد، ظهور می نماید و با تجلی پیاپی خود، عوالم را یکی پس از دیگری هویدا می سازد. خلیفه الله، خود نیز فرو می آید و همه را با خود پایین می کشد. مسیر نزول و فرود، راه وجودی ولی الله است. همه از راه باطن و حقیقت او سیر می کنند تا به آخرین منزل برسند. بدیهی است آغاز هستی، ذات حق تعالی است. این ذات از پشت پرده، خلیفه و غیر خلیفه را هستی می بخشد و سیر می دهد و تدبیر می کند. خلیفه الله، خود از تجلیات و مظاهر حق تعالی است. پس در حقیقت تجلیات و افعال خلیفه الله تجلیات و افعال الهی هستند. مفهوم خلافت، چیزی جز این نیست. بی گمان، تنها وجود مستقل و اصیل، بلکه تنها وجود، حق تعالی است و دیگران عین فقر و نیازند؛ زیرا ظهور آن ها چیزی جز جلوه وجود نیست. ابن عربی و شارح سخنان او، قیصری و دیگران در زمینه تجلی حق تعالی در وجود خلیفه الله و تجلی خلیفه در نظام خلقت، سخنان بدیع و دقیقی دارند. محی الدین در تبیین منزلت خلیفه الله و انسان کامل می نویسد:

فاستخلفه فی حفظ العالم، فلا یزال العالم محفوظاً ما دام فیہ هذا الانسان الكامل؛<sup>۱۱</sup>  
انسان کامل در حفظ و بقای عالم، جانشین و نایب حق تعالی است. پس تا زمانی که وی در عالم حاضر باشد، نظام هستی باقی خواهد ماند.

علامه قیصری در شرح این بیان می نویسد:

جعل قلب الانسان الكامل مرءاً للتجلیات الذاتية أو الاسمائية لتجلی له اولاً ثم بواسطته تجلی للعالم کانعکاس النور من المرءة المقابلة للشعاع إلی ما یقابلها؛<sup>۱۱</sup>  
خداوند قلب انسان کامل را آینه تجلیات ذاتی و اسمایی خویش قرار داد؛ برای این که در مرتبه نخست در قلب وی ظهور کند، سپس با وساطت وی در عالم تجلی نماید، مانند بازتاب نور از آینه به مقابل.

و قرن هاست که حضرت بقیه الله علیه السلام بر مسند رفیع و شکوه مند وساطت و خلافت تکیه زده، واسطه حق با مجموعه هستی است. تمام تجلیات ذاتی، اسمایی و صفاتی الهی از قلب وی بر عالم می تابد. شارح فصوص در تبیین بیش تر سخن ابن عربی می نویسد:

اذ الحق يتجلى لمرءة قلب هذا الكامل فتعكس الأنوار من قلبه إلى العالم فيكون باقياً  
بوصول ذلك الفيض إليها؛<sup>۱۲</sup>

چون حق تعالی در آینه قلب انسان کامل تجلی نموده، انوار اسما و صفات از قلب وی بر عالم بازتابیده است. پس تا آن گاه که وی در عالم باشد، فیض و رحمت الهی را به عالم می‌رساند و عالم پابرجا خواهد ماند.

پس تمام عوالم، حاصل تجلی حق در خلیفه‌الله و تجلی خلیفه حق در آن است. سرتاسر آفرینش، مظهر انسان کامل به شمار می‌رود و بر هرچه انگشت گذارند، کمالی از کمالات و مظهری از مظاهر او را می‌یابند که از مبدأ حقیقی بر جان او و از آن جا بر عالم تابیده است. انسان کامل، منشأ ظهور عالم به شمار می‌رود و حقایق وجودی، تعینات وی هستند. حقیقت انسان که مظهر اسم اعظم است، در جمیع اسما تجلی می‌نماید و از تجلی او همه مظاهر و اعیان، تعین می‌یابند.<sup>۱۳</sup> چون حقیقت انسانی، متجلی در جمیع اسما و مظاهر اسما است، اسما و مظاهرشان به اعتباری اجزای حقیقت انسانی و تجلیات این حقیقت به شمار می‌روند.<sup>۱۴</sup>

### تجلیات آن به آن

چنین نیست که یک تجلی به پیدایش مظاهر انجامد و در بقا و استمرار خود، از امام بی‌نیاز باشد، بلکه هم‌چنان که معلول در نظام علی و معلولی افزون بر حدوث، به مناط امکان، نیازمند علت برای بقاست و با از بین رفتن علت تامه یا برخی از اجزای آن، معلول نابود می‌گردد، مجموعه آفرینش در نظام تجلی و ظهور نیز لحظه به لحظه به توجه و تجلیات پی در پی حجت الهی نیاز دارد. انسان کامل و امام زمان علیه السلام در عصر ما بازتاب همه‌جانبه و بی‌کم و کاست اسما و صفات حق است و مجموعه عالم و ماسوی‌الله از فرش تا عرش پژوهاکی تمام‌عیار از وجود انسان کامل و کمالات و صفات امام به شمار می‌رود. «انسان کامل مظهر اسم اعظم است و سایر اسما، محکوم به حکم اسم اعظم‌اند. از این رو، مظهر اسم اعظم ظاهر در جمیع مظاهر است.»<sup>۱۵</sup> ظهور و تجلی و سریان در مظاهر از شئون و صفات الهی است. حقیقت انسان کامل نیز به اعتبار مظهریت اسم جامع، از این شأن الهی بهره می‌برد؛ در تمام موجودات، ظهور و تجلی می‌نماید و تقید و انحصار در مظاهر ندارد. شأن چنین حقیقتی سریان در همه هستی است و جمیع حقایق از تجلیات امام علیه السلام برآمده‌اند. بی‌گمان، حقیقت ولی‌الله باید در جمیع مظاهر وجودی و حقایق کونی سیر کند. او واسطه فیض در وجود و کمالات وجود است و همه مظاهر وجودی، سعیدان و شقیان، تجلی و ظهور اویند.<sup>۱۶</sup>

## برخی آثار و لوازم تجلی

**1. حضور و سریان در هستی:** حقیقت امام علیه السلام در همه اجزا و ارکان خلایق حضور دارد و در عمق وجود و باطن آن‌ها جاری و نافذ است؛ همان حقیقتی که در دعای کمیل به آن اشاره رفته است:

و بأسمائك التي ملئت أركان كل شيء؛

تو را سوگند می‌دهم به اسم‌هایت که ارکان و هستی هر چیزی را اشباع و مسخر خود ساخته‌اند.

مراد از حضور و نفوذ، معنای عادی و لغوی آن نیست تا امام وجود مستقلی باشد و موجودات، اشیایی جداگانه به شمار روند و آن‌گاه ولی‌الله در آن‌ها بگنجد؛ بلکه اشیاء، وجودی مستقل ندارند و هستی‌شان از خلیفه‌الله برخاسته و ظهور یافته است. خاستگاه هستی و تشخیص آن‌ها، هستی و جان امام است. آن‌ها هم‌چون اجزا، از اصل خویش دور افتاده‌اند و هم‌واره وابسته به ولی و محبوب خود بوده، و آن به آن وی را می‌جویند. به بیان دقیق‌تر، خلایق در قلمرو وجودی و در قلب پر سیطره و نامتناهی امام مجتمع‌اند.

**2. قوام و ایستایی:** این اجزا و موجودات، بر اصل و ریشه خود پابرجایند. خلایق، فروع و شاخه‌ها و امام ریشه و اساس است. جهان خیمه‌ای به شمار می‌رود که عمود آن امام عصر علیه السلام است؛ خیمه برای برپا ماندن، به عمود نیاز دارد؛ زیرا امام مظهر حقیقت قیوم است. بر این اساس، ابن عربی، خلیفه‌الله را عمود السماء<sup>۱۷</sup> می‌نامد. این حقیقت در روایات نیز بازتاب گسترده‌ای می‌یابد. در حدیثی نبوی آمده است:

و لا تخلو الارض منهم و لو خلت لساخت بأهلها؛<sup>۱۸</sup>

زمین از اهل بیت خالی نمی‌شود و اگر خالی شود اهلس را در خود فرو می‌برد.

در روایت دیگری آمده است:

لو خلت الارض طرفة عين من حجة لساخت بأهلها؛<sup>۱۹</sup>

و اگر زمین برای لحظه‌ای کوتاه بی‌حجت بماند، اهل خود را فرو می‌کشد.

امام رضا علیه السلام نیز می‌فرماید:

لا تبقى ساعة اذا لساخت؛<sup>۲۰</sup>

لحظه‌ای نمی‌ماند، آن‌گاه همه چیز را فرو می‌کشد.

**3. قوس نزول و صعود:** تبیین قوس نزول و صعود، از ثمرات تجلی و ظهور است. تنزل و فرود آمدن سلسله وجود، همان تنزل خلیفه‌الله به شمار می‌رود که در هر مرحله به شکلی نمایان می‌گردد و با هزار نقش و نگار جلوه می‌نماید. خلیفه‌الله، با نزول خود همه مظاهر را نیز تنزل می‌دهد. مسیر این نزول، حقیقت اوست و مظاهر از باطن وی می‌گذرند، چنان‌که مسیر صعود و بازگشت نیز همین است. به بیان دیگر، امام علیه السلام خلائق را با خود از عوالم الهی پایین می‌آورد تا آن‌ها را پس از تکامل، از مسیر وجودی خویش به سوی حق تعالی بازگرداند. دایره وجود، با تکمیل قوس نزول و صعود، تمام و کامل می‌شود و مبدأ و معاد به هم متصل می‌گردند. عرفا انسان کامل را به تنهایی تمام قوس نزول و صعود و جمیع سلسله وجود می‌دانند. در شرح دعای سحر آمده است:

فالانسان الكامل، جمیع سلسله الوجود و به يتم الدائرة و هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن؛<sup>۲۱</sup>

انسان کامل، خود به تنهایی همه سلسله مراتب وجود است و با او دایره هستی، مجموع قوس نزول و صعود، کامل می‌گردد، و او اول و آخر و ظاهر و باطن و مجموعه آفرینش است.

**4. گذرگاه سیر و سلوک:** مرغ روح سالکان کوی دوست از طبیعت می‌پرد و به عالم بالاتر (برزخ) می‌رسد و از آن جا پر می‌کشد و به عالم تجرد (قیامت) راه می‌یابد. پس از قیامت، عروج می‌کند و به عالم اسما می‌رسد. اسما را شهود می‌کند و در آن‌ها فانی می‌شود. سالکان، در همه این مراحل در مظاهر ولی‌الله و در متن وجود وی سیر می‌کنند؛ از قلمرو ولایت و ظهورش در طبیعت، آغاز به حرکت می‌کنند و در همان عرصه به مقصد می‌رسند.<sup>۲۲</sup> بنابراین، سالکان و رهروان کوی دوست، هر لحظه با هم‌راهی ولی‌الله الاعظم سیر می‌کنند. هم در نظام تکوین و هم در حوزه تشریح، کسی بی‌نیاز از او و بیگانه با آنان راه به جایی نمی‌برد. تکوین و تشریح، یک‌پارچه و هم‌صدا با هم‌راهی خضر هدایت و ولایت، راه می‌پیمایند:

طی این مرحله بی هم‌راهی خضر مکن      ظلمات است بترس از خطر گمراهی<sup>۲۳</sup>

**5. باب الله:** متون روایی، بارها ائمه علیهم السلام را «باب الله» تعبیر کرده‌اند. امام صادق علیه السلام: «نحن باب الله» و امام علی علیه السلام: «أنا باب الله» فرموده‌اند.<sup>۲۴</sup> باب الله از القاب امام زمان علیه السلام نیز به شمار می‌رود. ایشان دروازه و راه رسیدن به خداست. در دعای ندبه به امام عصر علیه السلام می‌گوییم:

أین باب الله الذی منه یوتی؟

دروازه و راه رسیدن به خدا کجاست؟



با توجه به نظام ظهور و تجلی، این تعبیر و امثال آن روشن می‌نمایند باب الهی، تنها لفظ یا تعبیری عاطفی نیست بلکه واقعیتهای خارجی و تکوینی به شمار می‌رود. تنها راه سلوک و صعود به مبدأ هستی، ولی‌الله الاعظم، امام زمان علیه السلام است. عبور از مظاهر و باطن وی، عین تکوین را می‌نماید.<sup>۲۵</sup>

**6. تسبیح خلایق:** با توجه به آن که حق در خلیفه‌اش تجلی می‌کند و این تجلی از قلب وی به عالم می‌تابد، موجودات لحظه به لحظه به توجه و فیض‌رسانی نیاز دارند. او سزاوار به تصرف در موجودات است و از این‌روی، آن‌ها در نهاد و عمق جان خویش، حق تعالی را تسبیح می‌گویند. به بیان دیگر، ولیّ مطلق از زبان مخلوقات خدا را تسبیح می‌کند. این اصل بی‌استثنا در نظام تکوین، در قلمرو تشریح و اختیار بشری نیز جاری است. امام در نهاد عابد، تسبیح می‌گوید و در پی آن، بنده توفیق به عبادت و تسبیح خدا می‌یابد. این توفیقات، بی‌حساب و کتاب، نصیب افراد نمی‌شود. به قول سلمان ساوجی:

در بیابان تمنا همه سرگردانیم      تا که را سوی تو توفیق هدایت باشد

هر عبادت و تسبیحی، عبادت و تسبیحی را بازمی‌تابد که پیش‌تر ولی‌الله آن را به‌جا آورده است. هر تضرع و توبه‌ای، توبه و مناجات پیشین امام را برمی‌تابد. ساقه به هر سو خم شود، شاخه‌ها بی‌مقاومت و اختیار، بدان سو می‌روند. هرچه روح تصمیم گیرد، جسم تبعیت می‌کند. اگر روح، تصمیم گیرد بنشیند، جسم می‌نشیند، اگر بخواهد راه رود، بدن و پاها می‌روند، اگر اراده کند سخن گوید، زبان به حرکت درمی‌آید و... .

انسان کامل جان و روح است و موجودات جسم و پیکرند. بی‌شک هر زمزمه‌ای به درگاه الهی، پژواکی از نوای حجت الهی است. ابن عربی و قیصری به این حقیقت تصریح کرده‌اند.<sup>۲۶</sup> اگر حجت الهی خدا را حمد گوید، سراسر آفرینش، مشغول حمد می‌شوند و اگر تسبیح کند، همه تسبیح می‌گویند؛ اگر سجده کند، همه ساجدند؛ اگر رکوع گذارد، همه راکع خواهند شد؛ اگر قیام کند، همه قائم خواهند شد و... قرآن بارها یاد آورده که تمام خلایق در حال عبادتند، اما انسان در نمی‌یابد:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تُفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾<sup>۲۷</sup>

هیچ موجودی نیست جز این که مشغول تسبیح و عبادت خداست، ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید.

جمله ذرات عالم در نهان      با تو می‌گویند روزان و شبان  
ما سمعییم و بصیرییم و هشیم      با شما نامحرمان ما خامشیم

ولی مطلق، گاه گوشه‌ای از این ولایت و ویژگی خود را به خواص خویش می‌بخشد. به دیگر سخن، هرگاه و در هر جا صلاح بداند با این صفت خویش در محرم سرّی تجلی می‌کند و آن ویژگی سر از وجود وی درمی‌آورد.

**7. صراط مستقیم:** ائمه اطهار در تفسیر آیه مبارکه ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ فرموده‌اند: ما

اهل بیت صراط مستقیم هستیم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

والله نحن الصراط المستقیم.<sup>۲۸</sup>

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

نحن ابواب الله و نحن الصراط المستقیم.<sup>۲۹</sup>

آیا با توجه به تجلی و ظهور امام عصر علیه السلام در عالم امکان و مظهریت عالم برای وی، راهی به جز ولایت و حقیقت امام زمان علیه السلام برای هدایت و رسیدن به حق تعالی هست که بخواهد مستقیم یا غیرمستقیم باشد؟<sup>۳۰</sup>

**8. آشنایی ازلی و فطری:** از آن روی که انسان کامل به تکوین همه چیز آگاهی دارد، موجودات نیز او را می‌شناسند. بنابراین، محبت و معرفت موجودات به امام، از ازل در نهادشان بوده است. بر اساس برخی روایات، پرندگان آسمان و ماهیان دریا و... در سوگ امام حسین علیه السلام می‌گریند و بنابر آن چه در زیارت عاشورا آمده، اندوه شهادت امام، بر آسمان‌ها و اهل آن سنگینی می‌کند:

جلوه‌گاه رخ او دیده من تنها نیست ماه و خورشید هم این آینه می‌گردانند<sup>۳۱</sup>

اهل بصیرت در کشف و شهود خویش، در و دیوار و آسمان و زمین را در سوگ شهادت اهل بیت علیهم السلام ماتم زده و اشکریزان یافته‌اند. آری، تنها در عرصه تشریح و اراده و اختیار بشری، بیگانگی به چشم می‌خورد!

**9. تصرف در عالم:** طبیعی است که چنین موجودی در قلمرو ذره تا کهکشان، تصرف و اعمال ولایت کند. کرامات و معجزات اولیای الهی برای ما گرفتاران قفس طبیعت، عجیب می‌نماید، در حالی که اگر حقیقت ولایت و خلافت درک شود، کاری آسان قلمداد می‌گردد، چنان که اراده هر کس در حرکت اعضایش، عادی و طبیعی می‌نماید.

**10. علم مطلق و حضوری:** از آن جا که همه چیز در جان امام قرار دارد، وی بر تمام حقایق

عالم که جزئی از حقیقت خودش به شمار می‌رود، احاطه و علم حضوری دارد.

**11. وجود منبسط:** خلیفه‌الله در عرفان، وجود منبسط نیز خوانده می‌شود؛ چون با بسط و گسترش وجود و کمالاتش، مجموعه‌ی خلائق و عوالم خلقی (مجردات، مثال، طبیعت) پدید می‌آیند. از این رو، در زیارت جامعه کبیره آمده است:

اجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس؛<sup>۳۲</sup>  
جسم شما در میان پیکر موجودات و روح شما در عمق جان و روح خلائق و جان و حقیقت شما در باطن و حقیقت موجودات حاضر است.

**12. بهشت و جهنم:** برای تبیین نسبت میان انسان کامل و بهشت و جهنم، دوباره به نظام تجلی در عالم، اشاره‌ای کوتاه می‌نماییم. چنان‌که پیش‌تر نیز گفته شد، حق تعالی در مظهر اتم و اکمل خود، یعنی انسان کامل، تجلی می‌کند و این تجلی حق از آینه قلب انسان کامل، انعکاس می‌یابد و بر سراسر عالم می‌تابد و اصل وجود و سایر کمالات و فیوضات الهی از این جلوه‌گاه اتم به عالم، فرو فرستاده می‌شود. قیصری، نظر به اهمیت این فرایند در عرفان، بارها این حقیقت را بازگو می‌کند. از جمله در مقدمه‌ای ارزش‌مند بر *فصوص الحکم* ابن عربی در این زمینه می‌نویسد:

قد مرَّ أنَّ الاسم «الله» مشتمل علی جمیع الاسماء و هو متجلُّ فیها بحسب المراتب الالهیة و مظاهرها و هو مقدم بالذات و المرتبة علی باقی الاسماء. فمظهره أيضاً مقدم علی المظاهر کلَّها متجلُّ فیها بحسب مراتبه... أنَّ حقائق العالم فی العلم و العین کلَّها مظاهر للحقیقة الانسانیة الی هی مظهر للإسم «الله» فأرواحها أيضاً کلَّها جزئیات الروح الاعظم الانسانی سواء کان روحاً فلكیاً أو عنصریاً أو حیوانیاً و صورها صور تلك الحقیقة و لوازمها لوازمها. لذلك یسمی العالم المفصل بالانسان الکبیر عند اهل الله لظهور الحقیقة الانسانیة و لوازمها فیها و لهذا الاشتمال و ظهور الاسرار کلَّها فیها دون غیرها استحققت الخلافة من بین الحقائق کلَّها... و كما أنَّ له فی العالم الکبیر مظاهر و اسماء من العقل الاول و القلم الأعلى و النور النفس الکلیة و اللوح المحفوظ و غیر ذلك علی ما نبهنا علیه من أنَّ الحقیقة الإنسانیة هی الظاهرة بهذه الصور فی العالم الکبیر كذلك له فی العالم الصغیر الانسانی مظاهر و أسماء بحسب ظهوراته و مراتبه فی اصطلاح اهل الله و غیرهم.<sup>۳۳</sup>

قیصری به جایگاهی برجسته و حیاتی از نقش آفرینی انسان کامل در نظام هستی تصریح دارد. با توجه به این سخنان شارح **فصوص**، لطایف بسیاری درباره نسبت میان انسان کامل با بهشت و جهنم می‌توان گفت؛ چنان که همه این عوالم مظهر و تجلی‌گاه خلیفة‌الله است، بهشت و جهنم نیز بخشی از مظاهر و تجلیات او به شمار می‌روند. بهشت، ظهور جمال و رحمت و لطف انسان کامل، و جهنم، جلوه‌گاه خشم و مظهر قهر و جلال وی است که جمال و جلال خداوند را برمی‌تابد. انسان کامل تمام اسما و اسم اعظم را در اختیار دارد، در حالی که بهشت تنها مظهر اسمای جمال و رحمت، و جهنم، مظهر جلال است. از این رو، وجود ولی‌الله الاعظم، رتبه‌ای فراتر و برتر از این دو مخلوق بزرگ و شگفت آفریدگار دارد. بنابر روایتی، شعله‌های آتش جهنم با خشم حضرت صدیقه کبرایا علیها السلام زبانه می‌کشد. در روایتی دیگر آمده است:

إذا دقت الحلقة على الصفحة طنت و قالت يا علي يا علي؛<sup>۳۴</sup>

وقتی بهشتیان در بهشت را می‌زنند، صدای کوبه در بهشت یا علی یا علی است.

آن‌گاه که کوبه خانه‌ای را می‌کوبند، صاحب خانه را می‌طلبند؛ در بهشت هم «یا علی» می‌گوید و صاحب خانه را صدا می‌زند.

**13. امام زمان و انبیا:** پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام مصداق اتم و اکمل حقیقت محمدیه به شمار می‌روند. حقیقت محمدیه که در این عصر، از وجود حضرت بقیة‌الله علیه السلام برمی‌تابد، در هر عصری از وجود یکی از انبیا سر برآورده است. این جایگاه بالاصاله و بالذات، به اهل بیت تعلق دارد و هرگاه مصادیقی جز اهل بیت، یعنی انبیاء علیهم السلام صاحب این مقام شده‌اند، از اصل آن حقیقت یعنی اهل بیت، کسب فیض و استمداد نموده‌اند. خداوند در وهله نخست، خلافت و حقیقت محمدیه و مرتبه انسان کامل را تمام و کمال به اهل بیت عطا کرد و انبیا از حقیقت و باطن اهل بیت استمداد نمودند و به مرتبه انسان کامل و خلافت دست یافتند. علامه قیصری در مقدمه شرح **فصوص** آورده است:

إن الحقيقة المحمدية صورة الاسم الجامع الاسمي و هو ربها و منه الفيض و الاستمداد على

جميع الاسماء فاعلم أن تلك الحقيقة هي التي تربى صور العالم كلها بالرب الظاهر فيها

الذي هو رب الارباب لأنها هي الظاهرة في تلك المظاهر.<sup>۳۵</sup>

رابطه امام زمان علیه السلام با انبیاء علیهم السلام از زوایای گوناگونی بررسی می‌شود. قاعده تجلی و ظهور ولی‌الله الاعظم در عالم و آدم، کلید فهم بسیاری از اسرار و پاسخ پرسش‌های فراوانی است که در تبیین رابطه

امام زمان علیه السلام و انبیا علیهم السلام نیز روشن گر و راه گشا می نماید. خلیفه حق، این معدن اسما و صفات الهی در سراسر جهان امکان تجلی می کند و همه چیز مظاهر وی به شمار می آید. بی گمان، اصل ظهور در هستی از آن خداوند است و پس از تجلی حق در حقیقت محمدیه و انسان کامل، کمالات الهی از قلب و آینه وجودی وی به عالم و دیگر موجودات برمی تابد. از این روی، اصل توحید هیچ گاه با وساطت و خلافت کمرنگ نمی شود. امام خمینی در *مصباح الهدایة* درباره حقیقت محمدیه و مصداق اتم آن، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نسبت او با سایر انبیا علیهم السلام می نویسد:

فسعة دائرة الخلافة و النبوة و ضيقها في عالم الملك حسب احاطة الأسماء الحاكمة على صاحبها و شارعها - و هذا سر اختلاف الأنبياء عليهم الصلاة و السلام في الخلافة و النبوة - الى أن ينتهي الأمر الى مظهر الاسم الجامع الاعظم الالهی فيكون خلافته باقية دائمة محيطة أزلية أبدية حاکمة على سائر النبوات و الخلافات. كما أن الامر في المظاهر كذلك. فدورة نبوات الانبياء علیهم السلام دورة نبوته و خلافته و هم مظاهر ذاته الشريفة و خلافاتهم مظاهر خلافته المحيطة و هو صلی الله علیه و آله خليفة الله الاعظم و سایر الانبياء خليفة غيره من الاسماء المحاطة. بل الانبياء علیهم السلام كلهم خليفته و دعوتهم في الحقيقة دعوة اليه و الى نبوته صلی الله علیه و آله و آدم و من دونه تحت لوائه. فمن اول ظهور الملك الى انقضائه و انقهاره تحت سطوع نور الواحد القهار دورة خلافته الظاهرة في الملك.<sup>۳۶</sup>

بی تردید، حامل امانت بزرگ خلافت کبرا و ولایت عظمی در این خلافت و ولایت با شکوهی که صاحب *مصباح* ترسیم و تصویر کرده، با نبی اکرم صلی الله علیه و آله شریک است. افزون بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله دیگر انبیا نیز از مظاهر و تجلیات وجودی صاحب این خلافت و ولایت هستند و از حسنات وی شمرده می شوند و آن چه از کمالات با خود دارند، پرتوهایی از آن خورشید یگانه است.<sup>۳۷</sup> فضایل و کمالات بی شمار انبیا مانند علم، عصمت، حلم، معجزه، عبادت، معرفت، عشق به حق، توحید و... انشعابات و شاخه هایی از درخت تناور علم، عصمت، معجزه، عشق و توحید به حساب می آیند، چنان که امام هادی علیه السلام در «جامعه کبیره» می فرماید:

إن ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه؛  
هر جا سخن از نیکی و نشانی از کمال هست، آغاز و ابتداء، ریشه و اساس، فرع و شاخ و برگ، معدن و گنجینه و جای گاه و نهایت آن، شما اهل بیت هستید.

پژواکی از کمالات بی حد و حصری که خداوند بر آینه وجود امام زمان علیه السلام تابانده، به پیامبران بازتابیده و آن انسان‌های بی نظیر و صاحبان وحی و عصمت را حیات و کمال بخشیده است. امام معصوم علیه السلام خلیفه الله الاعظم و ولی و امام انبیا به شمار می‌رود. همه بر سر خوان کرامت و فیض بی پایان او نشسته‌اند:

از ره گذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد<sup>۳۸</sup>

انبیا فرستادگان و پیش‌قراولان سلطان خوبی‌ها هستند که برخی کارهای مقدماتی را سر و سامان داده‌اند تا او از راه برسد و نقش اصلی را ایفا کند. انبیا شاگردانی هستند که پیش از ورود استاد، مقدمات را به بشر آموزش داده‌اند؛ یاران عاشقی هستند که مأموریت واگذار شده خلیفه الله را اجرا کرده‌اند؛ عاشقان و محبانی هستند که پروانه‌وار گرد شمع محبوب خود حلقه زده‌اند. پیامبران الهی تک‌تک صفات و کمالات خود را با وساطت فیض ولی الله الاعظم و از دست او دریافت کرده‌اند. علم، حکمت، عصمت، حلم، عبادت، محبت، توحید، نبوت و... همه چنین وضع و حالی دارند.

بدیهی است همه پیامبران، معصوم و از گناه و خطا مصونند. قرآن می‌فرماید: «سَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ»<sup>۳۹</sup> «سلام بر پیامبران باد.» سلام از اسمای خداست و هر جا چترش بگسترده، سلامت و مصونیت از هر گناه و نقصی در پی می‌آید. قرآن می‌گوید: این چتر بر سر همه انبیا کشیده شده است. از دیگر سو، اسم سلام، امام زمان علیه السلام را نیز پوشش می‌دهد، بلکه با همه گستره و توانش در اختیار اوست، چرا که او اسم اعظم را دارد. پس هر رنگ و بویی از سلام و عصمت و مصونیت که مشاهده شود، سرچشمه از آن جا دارد. اهل بیت علیهم السلام چشمه جوشان عصمت، و انبیا جرعه‌نوشان آن هستند. پیامبران و اولیای دیگر، پرده‌هایی از حسن و جمال خلیفه الله را به بازار تماشا آورده‌اند و پیش‌درآمدی بر نغمه‌های شورانگیز و همایونی شاه‌زاده حجاز و عراقند.

هر سر و قد که بر مه و خور حُسن می‌فروخت چون تو درآمدی، پی کار دگر گرفت<sup>۴۰</sup>

**14. ملائکه و امام زمان:** ملائکه نیز مانند دیگر خلایق از مظاهر ولی الله هستند. قلمرو وجود و حضور ملائکه در مقایسه با گستره بی حد و مرز ولی الله، بسیار محدود است و جزئی از آن به شمار می‌آید. ملائکه از بخشی از اسما بهره‌مندند و هیچ‌یک توان شهود تام اسم اعظم را ندارند، در حالی که امام زمان علیه السلام مظهر تام اسم اعظم و اسمای حق است:

بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح‌گوی کاندرا آن جا طینت آدم مخمر می‌کنند<sup>۴۱</sup>

جبرئیل و سپاهش، مظهر علم خلیفه‌الله هستند. میکائیل و یارانش جلوه‌ روزی‌رسانی و رزق‌وی، عزرائیل و سپاهش تجلی سیطره و اقتدار و قهر حجت‌الهی و اسرافیل جلوه‌گاه حیات‌بخش‌وی هستند. همه، مأموران ولی‌الله و در خدمت مقاصد و برنامه‌های اویند. جبرئیل، علوم و معارف را نشر می‌دهد. میکائیل به سراسر گیتی و اهلش روزی می‌رساند. عزرائیل قبض روح می‌کند و اسرافیل حیات می‌بخشد. چهار فرشته اعظم‌الهی با سپاهیان بی‌شمار خویش از سوی امام زمان علیه‌السلام سرگرم تدبیر و اداره امور عالمند.

اگر ملائکه و جبرئیل مظاهر خلیفه‌الله به شمار می‌روند، چرا پیامبر وحی را از جبرئیل درمی‌یافت؟ مراتب‌اعلای وجود انسان کامل و باطن و حقیقت آن، همه قیود و مرزهای امکانی و خلقی را شکسته و به اطلاق رسیده است. از دیگر سو، مرتبه‌دنیوی و خاکی وجود آن، به دلیل ارتباط با طبیعت و تنگناهای جسم و ماده محدود می‌نماید؛ محدود، توان و تحمل اتصال مستقیم با نامحدود را ندارد. از این رو مرتبه‌باطنی حقیقت وجود خلیفه، فرشته‌وحی را می‌فرستد تا معارف را به وجود دنیوی برساند؛ زیرا انسان کامل وحی را از باطن و اصل خود می‌گیرد. سید حیدر آملی پژوهنده بزرگ شیعه در *جامع الاسرار* می‌نویسد:

ملائکه، تنها در حوزه طبیعت و صورت عنصری واسطه‌اند.<sup>۴۲</sup>

او مستقیم و بی‌پرده، جمال حق را شهود می‌کند و نیازی به واسطه ندارد. هیچ واسطه‌ای نمی‌تواند در عرصه‌سیمرغ پا نهد که جز عرض خود بردن، طرفی نخواهد بست، چنان‌که در شب معراج، جبرئیل به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض کرد:

لو دنوت انملة لأحترقت؛<sup>۴۳</sup>

اگر بند انگشتی پا فراتر از این نهم، می‌سوزم و نابود می‌شوم.

مولوی، نغز و شیرین این گفت‌وگو را به نظم کشیده است:

احمد ار بگشاید آن پر جلیل	تا ابد مدهوش ماند جبرئیل
چون گذشت احمد ز سدر و مرصدش	وز مقام جبرئیل و از حدش
گفت او را هین پر اندر پیّم	گفت رو رو من حریف تو نیّم
باز گفت او را بیای پرده‌سوز	من به اوج خود نرفتستم هنوز
گفت بیرون زین حد ای خوش فرّ من	گر زنم پری بسوزد پرّ من <sup>۴۴</sup>

**15. اولین آفریده:** چنان که گذشت، انسان کامل نخستین مخلوق است و دیگر مخلوقات از او و به واسطه او پدید آمده‌اند. البته مقصود، حقیقت و باطن وی است، نه وجود عنصری و بدن خاکی. از این رو، به اعتبار همین باطن، انسان کامل را صادر نخستین نیز می‌گویند، یعنی اولین آفریده‌ای که از پروردگار صادر و خلق شده است.<sup>۴۵</sup> روایات بسیاری از شیعه و اهل سنت وجود دارد که پیامبر ﷺ فرموده‌اند:

اول ما خلق الله نوری؛<sup>۴۶</sup>

نخستین مخلوقی که خدا آفرید، نور من بود.

و اول ما خلق الله روحی؛<sup>۴۷</sup>

نخستین آفریده خدا روح من است.

از آن جا که حقیقت معصومان نور واحد است، پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام در این ویژگی تفاوتی ندارند.

**16. سفر به «أو أدنی»:** انسان کامل در معراج از راه باطن خویش صعود و عروج می‌کند و به مراتب اعلی راه می‌پیماید. در معراج به مراتب و مقامات خود سر می‌زند. معراج خاطرات پیشین را یاد می‌آورد. قرآن درباره یکی از معراج‌های پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾<sup>۴۸</sup>

پس نزدیک شد و نزدیک‌تر، تا آن که به اندازه دو کمان یا حتی کم‌تر رسید.

«أو أدنی» اشاره به مرتبه احدیت، اولین تعین ذات به شمار می‌رود. چنان که پیش‌تر نیز آمد، انسان کامل در شب معراج مقام احدیت را که با «أو أدنی» بدان اشاره شده و عمق هستی و کنه حقیقت خلیفه‌الله به شمار می‌رود، شهود کرده و بی‌پرده یافته است. در معراج، بالاترین مرتبه وجودی و باطن وی آشکار می‌شود. معراج، سفر انسان کامل از ظاهر به باطن خویش است. او حتی وحی را نیز از باطن دریافت می‌کند. عروج خلیفه‌الله به احدیت، به موارد یاد شده در آیات و روایات اختصاص ندارد، بلکه او هرگاه بخواهد و لازم باشد، به عمق هستی خویش کوچ می‌کند. البته برخی ویژگی‌ها مانند سفر با براق تا حدی معین و هم‌سفر شدن با جبرئیل تا مرتبه خاص و... همیشگی نیستند که البته به اصل ماجرا هم لطمه‌ای نمی‌زنند. هم‌چنین این ویژگی‌ها به پیامبر اکرم ﷺ نیز اختصاص ندارند. امامان هدی و در روزگار ما ولی عصر حجة بن الحسن ﷺ هر گاه بخواهند به عمق وجود خویش و تا بلندترین قله هستی (مرتبه پیش از ذات) عروج می‌کنند.



گوهر مخزن اسرار همان است که بود      حُقه مهر بدان مُهر و نشان است که بود  
عاشقان زمره ارباب امانت باشند      لاجرم چشم گهربار همان است که بود<sup>۴۹</sup>

**17. فنا:** با کنکاش و تعمق در تجلی و ظهور و پی آمدها و ثمرات آن، درمی‌یابیم که سلسلهٔ مظاهر و موجودات در اصل و حقیقت خویش فانی‌اند. این قاعده در حوزهٔ تکوین، بی‌کم و کاست صادق است، اما در قلمرو تشریح و اختیار بشری، تنها برخی اولیا و مقربان به فنا می‌رسند. مجموعهٔ عوالم و مخلوقات، فانی در انسان جامع، و او در حق فانی است. بدین ترتیب، همهٔ هستی در حق فانی می‌شوند.

### تفاوت علیت با تجلی و ظهور

با تجلی و ظهور حق تعالی، اسما و صفات الهی از مقام ذات تنزل می‌یابد و وجود و حقیقت انسان کامل را فرا می‌گیرد و وی را مظهر خویش می‌سازد، اما نه آن‌که با فرود آمدن و تجلی، ذات الهی فاقد کمالات شود و از آن تهی گردد، بلکه در عین تجلی و تنزل، همهٔ کمالات در مبدأ و خاستگاه نخستین محفوظ می‌ماند. به دیگر سخن، تمام کمالات الهی در عین حضور در ذات حق، در مرتبهٔ پایین‌تر و مظهر خویش، بی‌کم و کاست حضور دارند. این از ویژگی‌های نظام تجلی و ظهور و در عین حال از تفاوت‌های آن با علیت به شمار می‌رود. البته این تفاوت در فلسفهٔ مشاء کاملاً آشکار است. اما حکمت متعالیه با الهام از عرفان، علیت را همانند تجلی و ظهور تبیین و ارائه می‌کند. در تمثیلی نارسا، تجلی و تنزل، هم‌چون پرتوافشانی خورشید است که در عین بقای خورشید، انوارش پیوسته در عالم می‌تابد. در مراتب بعدی ظهور و تنزل نیز، این قاعده جاری و صادق است. به عبارت دیگر، با تجلی و ظهور ولی‌الله در عوالم و مراتب پایین‌تر، با وجود این‌که تمام کمالات و صفات خویش را در مراتب پایین‌تر و در کل آفرینش بازمی‌یابد و مظاهر را پدیدار می‌سازد، پیوسته آن کمالات و حقایق در اصل و سرچشمهٔ خود، بدون کاستی پایدار می‌مانند. با تأمل در این ویژگی، روشن می‌شود که جان و حقیقت امام علیه السلام هم‌زمان در همه جا و همهٔ مراتب هستی، حضور و نفوذ دارد؛ از ذره تا کهکشان، دنیا و عقبی، انسان و فرشتگان و... آن هم حضوری قوی‌تر، زنده‌تر و تأثیرگذارتر از حضور اشیا برای خودشان.

این خصلت امام نیز اگر همانند بسیاری ویژگی‌های عمیق معرفتی و شهودی به صحنهٔ زندگی فردی، اجتماعی، دینی و... کشانده و توجه شود، تأثیرهای شگرفی در شناخت، محبت، اعتقاد و رفتار ما خواهد داشت. آن‌گاه، کسی گمان نمی‌برد که اگر در نهان گناهی مرتکب شود، از دیده‌ها پنهان

می‌ماند، یا حتی اگر در دل، نیت و اراده‌ای کند، کسی به آن دسترسی ندارد، و بی‌شمار ثمره ملموس و راه‌گشای دیگر.

قرآن مجید، بر ویژگی یاد شده در فرآیند تجلی و تنزل انگشت نهاده، بی‌پرده می‌گوید:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾<sup>۵۰</sup>

و چیزی در عالم نیست مگر آن که منبع و ریشه آن نزد ماست و تنها به اندازه معینی فرو می‌فرستیم.

این آیه از اسرارآمیزترین و زیباترین آیات قرآن به شمار می‌رود که از تعالیم عرفانی می‌گوید و به تنهایی صحیفه است. اهل عرفان آیه «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»<sup>۵۱</sup> را نیز بیان‌گر قاعده تجلی و ظهور می‌دانند. این آیه به ویژگی دیگری از فرآیند تجلی و ظهور اشاره دارد؛ تجلی پیاپی و آن به آن. تجلی و ظهور که اصلی بنیادین در عرفان است با علت و معلول، که قاعده‌ای زیربنایی در فلسفه به شمار می‌رود، تفاوت‌های اساسی دارد. برخی از انواع علت و معلول همانند علل اعدادی می‌توانند جدا و مستقل از هم باشند، مانند بنا و ساختمان؛ اما در تجلی و ظهور، مظاهر و جلوه‌ها شدت ارتباط و وابستگی را با ظاهر و اصل خویش دارند. رابطه‌شان هم‌چون رابطه خورشید با اشعه‌هاست که هر آن خورشید از نورافشانی دست بردارد، پرتوی نخواهد ماند و حتی یک لحظه پرتوها بی‌نیاز و مستقل از قرص خورشید و پرتوافشانی آن نیست. در تمثیل هرچند نارسای دیگری، رابطه ظاهر و تجلی‌کننده با مظاهر همانند رابطه منبع مولد برق با جریان برق است که پیوسته از منبع، الکترون‌های حامل بار الکتریکی به سوی لامپ حرکت می‌کنند. تجلی و ظهور خداوند در نظام هستی، همواره برقرار است. در نظام تجلی و ظهور وجودی جدید هم‌راه با کمالات و صفات وجودی مانند حیات، علم، قدرت، روزی، جمال و... آن به آن به عالم افاضه می‌شود. چنان که پیش‌تر آمد، خداوند این تجلیات و فیض‌ها را در وجود امام زمان علیه السلام قرار می‌دهد و از آن جا به سراسر آفرینش تراوش می‌کند. به بیان دقیق‌تر، پروردگار یک تجلی بیش‌تر ندارد و یگانه تجلی و ظهورش حقیقت محمدیه و صادر نخستین است و در مرتبه بعد از قلب خلیفه‌الله، وجود و کمالات، به عالم افاضه و سرازیر می‌شوند. در شرح مقدمه

قیصری در این زمینه آمده است:

امداد و تجلی حق که از مسیر وجود منبسط و نفس رحمانی به عالم می‌رسد، واحد است و به اعتبار قوایل متعدد و در مجالی متکثره متعدد می‌شود و تعینات مختلف ظاهر می‌گردد.<sup>۵۲</sup>

فلسفه این فرآیند را با قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» تفسیر و تحلیل می‌کند؛<sup>۵۳</sup> یعنی از واحد من جمیع الجهات و بسیط محض وجود خداوند محال است که بیش از یک ظهور و جلوه صادر شود. پس وحدت در نخستین ظهور، حاکم است و کثرات و مظاهر فراوانی که پهنه آفرینش را فرا گرفته، از تجلی و گسترش همان نخستین ظهور (انسان کامل) پدید آمده‌اند. عارفان و حکیمان حکمت متعالیه این حقیقت را با قاعده «لا تعدد فی التجلی»؛<sup>۵۴</sup> تعدد و تکرار در تجلی حق تعالی راه ندارد» تبیین می‌کنند. حکیم الهی ملاصدرای شیرازی در *الاسفار* می‌نویسد:

تعدد و تکراری در تجلی الهی نیست. همان‌طور که قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصْرِ﴾<sup>۵۵</sup> تعدد و تکراری که به چشم می‌خورد، تنها در مظاهر و آینه‌هاست، نه در تجلی.<sup>۵۶</sup>

از دیگر سو، چون فرآیند تجلی و ظهور هر لحظه و همیشه برقرار است، در هر تجلی، وجود، حیات، جمال و... نو به نو از قلب و وجود امام عصر علیه السلام به خلائق عطا می‌شود. پس وجود، حیات، علم و هر صفتی در عالم و در هر موجودی با وجود، حیات، علم و صفت لحظه پیش تفاوت دارد، اما از آن‌جا که آن‌چه به تازگی داده شده، از سنخ و مشابه همان وجود و صفات پیشین است، تغییر و تحولی به چشم نمی‌خورد. این افاضه‌ها و تجلیات جدید، پیوسته و بی‌انقطاع رخ می‌دهد و حتی چشم به هم زدنی، زمان فاصله نمی‌شود. از این رو، با دید ظاهری درک‌شدنی نیست، اما با نگرش هستی‌شناسانه و دید شهودی، وجود و حیات و علم و هر کمال دیگری در عالم و در تک‌تک خلائق با وجود و کمال لحظه و لحظات پیش‌تر مختلف و متعدد است. انسان کامل عصر، در هر آن با پرده و نقشی نو، حسن حق را به بازار تماشا می‌کشد:

با صد هزار چهره برون آمدی که من      با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

\*\*\*

هر دمی جانی فدا سازم تو را      جان نو بخشد جمال تو مرا

این رخداد شکوه‌مند و وصف‌ناپذیر، اکنون در قلب امام زمان علیه السلام پیوسته و هر لحظه برقرار است. قلب ولی‌الله یک آن، آرام و قرار ندارد و لحظه به لحظه در حال تجلی در هستی است. عضو تپنده را قلب نام نهادند؛ زیرا همیشه در حال فعالیت و دگرگونی است. البته مراد از قلب ولی‌الله که مبدأ تجلیات و ظهورات لحظه به لحظه در هستی به شمار می‌رود، جان و حقیقت ولایت اوست، نه عضو تپنده بدن خاکی. قلب امام آن به آن از یک سو تجلیات نامتناهی حق تعالی را می‌پذیرد، و از دیگر سو،

خود در عالم جلوه‌گری می‌نماید، و هر بار، یک حسن و فسون را از نگارستان جمالش، نمایش می‌دهد و حسن بی‌پایانش هیچ‌گاه تکرار و پایان ندارد.

چون جمالش صد هزاران روی داشت بود در هر روی دیداری دگر

پی‌درپی آمدن وجودها و فیض‌های جدید، چنان بی‌وقفه و لطیف است که آن را جز اهل بصیرت و شهود در نمی‌یابند. نقاش آن قدر چیره‌دست است که صورت‌ها و نقش‌های گوناگون را پی‌درپی هم می‌آورد، ولی ما محجوبان آن‌ها را یک حقیقت ثابت و واحد می‌پنداریم،<sup>۵۷</sup> مانند آب زلال و روانی که به آرامی می‌گذرد و بیننده توجهی به تغییر و تبدل آن ندارد و تصویرهای منعکس در آن نیز ثابت به نظر می‌رسد:

شد مبدل آب این جو چند بار عکس ماه و عکس اختر برقرار

آن‌چه تا حال از رسیدن تجلیات پیاپی گفته شد، یک روی سکه است. هر تجدیدی زایش و نوسدنی دارد و رخت بر بستن و رفتنی؛ وجود تازه می‌آید و وجود کهنه می‌رود. با آمدن وجود و فیض‌های نو، چه بر سر وجود و کمالات پیشین می‌آید؟ با هر تجلی، وجود و کمالات کهنه از مسیر وجودی واسطه فیض امام زمان علیه السلام به همان مبدأ نخستین بازمی‌گردد. به دیگر سخن، با هر تجلی، فیض و وجود در قوس نزول، فرود می‌آید و در همان آن و لحظه از طریق قوس صعود به مبدأ نخستین بازمی‌گردد.<sup>۵۸</sup> هر آن، افاضات جدید الهی از مسیر وجود امام علیه السلام پایین فرستاده می‌شود و افاضات قدیم از مسیر وجود وی به حق تعالی بازمی‌گردد و با وجود انسان کامل، دو قوس نزول و صعود به هم متصل می‌شود. خلیفه‌الله، به تنهایی تمام قوس نزول و صعود است و دایره وجود و ماسوی‌الله با او تکمیل می‌شود.<sup>۵۹</sup> وجود حجت الهی به اذن خدا، سرپرست و موطن چنین فرآیند شکوه‌مند و تصورناپذیری است. از آن‌جا که هر لحظه تمام هستی از مبدأ الهی افاضه می‌شود و به همان‌جا بازمی‌گردد، «هو الاول و الآخر» عینیت می‌یابد و انسان کامل نیز پیرو حق تعالی مصداق و مظهر «الاول و الآخر» خواهد بود. به گفته ابن عربی، عالم در دو زمان نمی‌پاید و همواره در حال زوال و پیدایش است.<sup>۶۰</sup> جهان از حالی به حالی دگرگون می‌شود. پیوسته زمان به زمانی دیگر، جان‌ها به جانی دیگر، جلوه‌ها به جلوه‌هایی نو و... تبدیل می‌شوند؛ زیرا صفت حق تعالی «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» است. خداوند در هر لحظه، شأن و جلوه‌ای دارد.<sup>۶۱</sup> شیخ محمود شبستری در *گلشن راز* در این زمینه سروده است:

جهان کل است و در هر طرفه‌العین عدم گردد و لایقی‌زمانین

دگر باره شود پیدا جهانی      به هر لحظه زمین و آسمانی  
به هر ساعت جوان و کهنه پیر است      به هر دم اندر او حشر و نشیر است  
در او چیزی دو ساعت می‌نپاید      در آن لحظه که می‌میرد بزاید

فلاسفه و عرفا هر یک با زبان و شیوه خود از این تحول و رستاخیز عظیم و فوق درک بشری، سخن رانده‌اند. این فرآیند، گاه به «تجدد امثال»<sup>۶۲</sup> (پی‌درپی آمدن فیض‌های مشابه و نو شدن وجود و مظاهر)، زمانی به «خلق جدید»<sup>۶۳</sup> و در جایی «تبدل شئون الهی»<sup>۶۴</sup> نامیده شده، و در زبان برخی «خلع و لبس»<sup>۶۵</sup> و در اصطلاح دسته‌ای «لا تکرار و لا تعدد فی التجلی»<sup>۶۶</sup> لقب گرفته است. «خلع» یعنی کندن و درآوردن لباس پیشین و «لبس» یعنی پوشیدن لباس نو.

افزون بر فیلسوفان و عارفان که نگاهی ژرف‌تر در قلمرو هستی‌شناسی دارند، تجلی و ظهور لحظه به لحظه، حقیقتی تکوینی و عینی است که متکلمان اشعری‌مذهب نیز با تفاوت‌هایی از آن سخن گفته‌اند.<sup>۶۷</sup> چنان که گفته شد، در تجلی و ظهور آن به آن، اسما و صفات الهی بر جام جهان‌بین و قلب جهان‌نمای ولی‌الله می‌تابند و افاضه می‌شوند و از آن به عالم بازمی‌تابند و سرازیر می‌شوند. سیر لحظه به لحظه آمدن وجود و فیوضات و تجلیات جدید و بازگشت آن‌ها به سوی خداوند، سراسر تکوین و ماسوی‌الله را فرا گرفته و استثنایی ندارد و همه قهراً و تکویناً در این رستاخیز عظیم و پر شکوه، حضور و شرکت دارند. به نظر می‌رسد که نظیر بسیاری از عرصه‌ها و موضوعات دیگر، این فعل و انفعال، برای ولی کامل هم‌چون امام زمان علیه السلام و به تبع آن اولیای پایین‌رتبه‌تر، اختیار، ارادی و عاشقانه است؛ یعنی خلیفه‌الله به عشق و حب حق، یک آن تجلیات و وجود و اسما و صفات حق را دریافت می‌کند و در لحظه بعد به هوای کوی یار، عزم و آهنگ رفتن در سر دارد و می‌رود. به دیگر تعبیر، آن به آن با اختیار و اراده و عاشقانه، جان می‌گیرد و فدا می‌شود؛ هر آن شهید می‌شود و در خون خویش عاشقانه می‌غلند. تنها یکی از این بی‌شمار شهادت‌ها و جان‌نثاری‌ها در عرصه تشریح و فهم انسان‌ها سر برمی‌آورد. انسان کامل، هر لحظه و کم‌تر از آن، جان و هستی خویش را عاشقانه و مشتاقانه فدا می‌کند، اما دم بر نمی‌آورد و این عشق‌بازی و جان‌فدایی و دل‌دادگی را افشا نمی‌سازد. او تنها و یگانه و در غربت تنهایی می‌سوزد و می‌سازد. البته بارقه‌ای کوچک از این آه آتشین به درک ما می‌رسد و اما دوباره در مظلومیت خویش غرق می‌گردد. به قول حافظ:

این چه استغناست یا رب وین چه قادر حکمت است

کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست<sup>۶۸</sup>

## فلسفه تجلیات پیایی

فلاسفه و عرفا سخنان و دلایل گوناگونی در تحلیل و تفسیر فرآیند آن به آن تجلی ارائه داده‌اند. شاید گشودن پنجرهٔ اسما و صفات الهی گویاترین و ساده‌ترین راه برای افشای این راز باشد. اگر از منظر اسما به این ماجرا نظر افکنیم، این راز سر به مهر به راحتی گشوده می‌شود؛ با این بیان که همهٔ اسمای الهی خواهان ظهور و تجلی هستند. اسما در تکاپویند تا کمالات خویش را بنمایند و سراسر آفرینش را از ظهور و جلوهٔ خود پر سازند. به دیگر سخن، از آن‌جا که هر اسمی حامل کمالات بی‌نهایت و نامتناهی است، تمام عالم را مظهر و تجلی‌گاه خود می‌خواهد سازد و در قلمرو تصرف خویش درآورد. از یک سو، اسمای جمال و رحمت همهٔ آفرینش را پر از مهر و رحمت و لطف و حسن می‌سازند و از دیگر سو، اسمای جلال و قهر خداوند درصدد ظهور قهر و غلبه و جلال الهی در هستی‌اند. در این میان، اسمای جمالی مانند محیی، حفیظ، علیم، مبقی، خالق، رازق، باسط، نور، لطیف و... می‌خواهند همه جا و همه چیز را حیات، دوام، علم، بقا، وجود، رزق و... بخشند، و از سویی اسمای جلالی مانند ممیت، مُفنی، قاهر، معید، قابض، قهار، مانع، ضار، مذل و... همه جا و همه چیز را می‌خواهند به سوی حق، بطون، خفا و... بازگردانند. هر دو میل و کشش، عین کمال و متناسب با ذات و حقیقت آن‌هاست، اما از آن‌جا که نظام هستی، بر اعتدال و حکمت استوار است، اسم اعظم، تعادل و تناسب را برقرار می‌سازد و اجازه نمی‌دهد عرصه بر تجلی و ظهور دسته‌ای باز و بر گروه دیگر بسته باشد. لحظه‌ای جمال و حیات و بسط و... مجال ظهور می‌یابند و لحظه‌ای جلال و قهر و خفا و قبض جلوه‌گر و مسلط می‌شوند تا هر دو دسته از اسما دارای مظهر و جلوه باشند و نظام احسن شکل گیرد. از این رو، خلع و لبس یا تجدد امثال و تجلیات پیایی، پیوسته از ازل تا ابد در جریان است.<sup>۶۹</sup>

در قرآن مجید، آیاتی هست که اهل فلسفه و عرفان بر این حقیقت، تفسیر و تطبیق کرده‌اند:

﴿بَلْ هُمْ فِي نَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾<sup>۷۰</sup>

بلکه آن‌ها دربارهٔ آفرینش جدید در اشتباه و جهلند.

بنابر دیدگاه ابن عربی، اهل کشف مشاهده می‌کنند که خداوند متعال در هر دم و نفسی، جلوه و ظهوری نو دارد و هرگز تکرار در تجلیات حق به چشم نمی‌خورد. آن‌چه به بقا می‌انجامد (اسمای جمال)، با آن‌چه موجب فنا می‌شود (اسمای جلال) تفاوت دارد، و در هر آن، بقا و فنای متعادل و حکیمانه بر عالم حاکم است. عالم در هر آن فانی و باقی می‌شود و تجلی موجب فنا، غیر از تجلی موجب بقاست. این خلع و لبس چنان بی‌فاصله زمانی اتفاق می‌افتد که درک آن از توان علوم ظاهری فراتر است؛ تنها با شهود، آن را می‌توان فهمید:

جمله عالم می‌شود هر دم فنا      باز پیدا می‌نماید در بقا  
 هست عالم دائماً در سیر و حبس      نیست خالی یک نفس از خلخ و لبس  
 هیچ کس را آگهی زین حال نیست      غیر آن کز قیدها کلی بری است  
 از مبدأ الهی ظهوری به عالم می‌رسد و دوباره در غیب و بطون، پنهان می‌گردد. به عبارت دیگر،  
 ماجرا ظهور و خفاست نه ظهور و عدم. هر موجودی که انگشت بر آن نهیم، هر لحظه ظاهر می‌شود و  
 لحظه بعد به بطون و غیبت و موطن اصلی و نخستین می‌رود.<sup>۷۱</sup>

صورت از بی‌صورتی آمد برون      باز شد کائنا الیه راجعون  
 پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتی است      مصطفی فرمود دنیا ساعتی است

نقش و جایگاه امام و انسان کامل در تک‌تک این رخدادهای ژرف و دگرگونی‌های بنیادین هستی، تا حدودی روشن شد. با نگاهی سطحی، مجموعه هستی به ظاهر آرام و خاموش به نظر می‌آید، اما در نهان و نهاد هر لحظه، غوغا و قیامتی بی‌است. کاروان هستی و مجموعه خلایق دم به دم در آمد و شد و خفا و ظهورند. هم‌اکنون موطن این دگرگونی‌های سترگ، قلب پر سیطره و بی‌حد و مرز امام عصر علیه السلام است. قافله هستی در باطن و حقیقت وی آمد و شد می‌کند و او به اذن حق این هنگامه وصف‌ناشدنی را تدبیر می‌نماید. آینه تمام‌نمای وجودش، تجلیات آن به آن و فنا شدن‌های لحظه به لحظه را به حق تعالی و اهل گیتی می‌نمایاند و خود عاشقانه و مشتاقانه هر آن فانی می‌شود و معشوق را در آغوش می‌کشد و در هر لحظه هستی و جانی نو فدای محبوب می‌سازد. او قرن‌هاست که در این عشق‌بازی و جان‌نثاری، تنها و مظلومانه به سر می‌برد و کسی از حال وی آگاه نیست. گاهی این مظلومیت و آتش و غربت به شکل آه و ناله‌ای هویدا می‌شود و دوباره به سرای خاموشی و سکوت می‌رود. به دیگر سخن، مظلومیت و بلاکشی ولی‌الله در عالم خارج و آنچه در منظر چشم و درک سایر انسان‌ها می‌گنجد، در امتداد و در طول همان بلاکشی تکوینی و باطنی است و تنها بارقه‌ای از آن سوز و آتش بی‌پایان است. امام علیه السلام به تناسب رشد و ظرفیتی که اولیای غیرمعصوم دارند، پرده و گوشه‌ای از این عشق‌بازی و جان‌سپاری آن به آن را به آنان منتقل می‌کند و بهره‌مندشان می‌سازد، و از این آتش فنا، قبسی بر جان آنان نیز می‌افکند. به نظر می‌رسد که اولیای غیرمعصوم که به اسمای الهی دست یافته‌اند و در اسمای حق فانی شده‌اند، آنان این رخدادهای سهمگین، جان‌بازی‌های لحظه به لحظه و عاشقانه، فدا و فنا شدن‌های بی‌شمار و در خون غلتیدن‌های بی‌نام و نشان، در وادی خاموشی را می‌نگرند، بلکه خود در آن شرکت دارند و در این سلسله افتاده‌اند. خواجه شیرازی، این هنگامه پرشکوه هستی را چنین لطیف بازمی‌تابد:

در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت<sup>۷۲</sup>

شناخت، اعتقاد و محبت به امام عصر علیه السلام در صورتی کامل، عمیق و همه جانبه خواهد بود که از نگرش و معرفت سطحی بگذرد و به لایه های میانی و نهانی برسد. این گونه شناختها تنها معلوماتی نیستند که دفتر علوم درباره ولی عصر علیه السلام را قطورتر سازند؛ شایسته است این معارف را به عرصه زندگی کشاند. آن گاه نه زلال و پرخروشی جاری می شود که قلمروهای گوناگون زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی و اعتقادی را سرسبزتر و حاصل خیزتر می سازد. حسرت و اندوه بسیار باید که این معارف به گوشه روند و دست بشر کوتاه از آن گردد. شناخت ما از میزان آگاهی امام زمان علیه السلام به افراد در این حد است که تنها هر هفته مکتوب اعمال را تقدیم او می دارند! اگر این شناخت به معرفتی ژرف تبدیل شود که توضیحش گذشت، بی تردید ثمرات عملی بی شماری در پی خواهد آورد. اگر در باور ما این روزنه تنگ ارتباط و اطلاع جای خود را به شاهراه مشاهده بی پرده بدهد فیض رسانی و بخشیدن لحظه به لحظه وجود، حیات، علم، اراده، قدرت، روزی و اشراف و احاطه ای قوی تر از شخص بر خودش و بسیاری از دقایق و ظرایف دیگر، بی گمان انقلابی عظیم در فهم اندیشه مهدویت و در شناخت امام زمان علیه السلام رخ می دهد. آن گاه، معرفت، محبت و اعتقاد و فهم ما از انتظار و ظهور دگرگون خواهد شد. کوتاه سخن این که نگارنده درصدد آن نیست تا ثمره عملی این معارف عمیق را در تک تک حوزه های زندگی برشمارد؛ اندیشه و تأمل در این باب و سرایت این معارف به قلمروهای مختلف زندگی را به خواننده سپرده است.

قونوی، شاگرد و جانشین ابن عربی و صاحب *فکوک*، *مفتاح الغیب* و بسیاری آثار ارزش مند و نفیس دیگر، ماجرای خلع و لبس یا تجلی و ظهور آن به آن را چنین تحلیل و تفسیر می کند که وجود حقیقی و مستقل، از آن حق تعالی است و مخلوقات و ممکنات، تنها با ارتباط و اتصال به آن پابرجایند و اگر آنی و کم تر از آنی به حال خود رها شوند، به عدم و فروپاشی محکوم می گردند. از این رو، تک تک موجودات برای بقا و دوام خود به امداد و افاضه خداوند نیاز دارند و باید این امداد و افاضه، بدون انقطاع و فاصله زمانی به آن ها برسد و اگر چشم به هم زدنی قطع شود، همه چیز نابود می گردد.<sup>۷۳</sup>

#### بازتاب این رستاخیز در ادب عرفانی

مجموعه آفرینش و موجودات در عرصه تکوین، عاشق امام و خوشه چین خرمنش هستند. ادبیات عرفانی که به قضایا و وقایع هستی نگاهی لطیف تر دارد، این فرآیند را ناز و غمزه معشوق می خواند



که هر بار عاشقان و مشتاقان را به خونشان آغشته می‌سازد و بار دیگر عاشقان به هواخواهی و جان‌نثاری، سر بلند می‌کنند و زنده می‌شوند. حافظ در اشاره‌ای ظریف و هنرمندانه می‌سراید:

حسن بی‌پایان او چندان که عاشق می‌کشد

زمره‌ای دیگر به عشق از غیب سر بر می‌کنند<sup>۷۴</sup>

عبدالرحمن جامی، معشوق را صاحب جمال بی‌پایان و کمالات نامتناهی می‌داند که تاب پرده‌نشینی و مستوری ندارد. از این‌رو، هر آن جلوه‌گری می‌کند و حسن می‌فروشد. دل‌دار پیوسته تابلویی نو از حسن و فسونش را می‌نماید و در هر جلوه‌گری، فیض و بهره‌ای جدید را نصیب مشتاقان می‌سازد:

چون جمالش صد هزاران روی داشت      بود در هر روی دیداری دگر  
لاجرم هر ذره را بنمود باز      از جمال خویش رخساری دگر  
سنایی، بر این باور است که باید محرم راز شد و در سلک توحید درآمد تا با چشم وحدت‌بین، انبوه شهیدان عشق و کشتگان معشوق را نظر کرد:

سر برآر از گلشن توحید تا در کوی دوست      کشتگان زنده یابی انجمن در انجمن  
حق با سنایی است. تا آن‌گاه که شهید آسایش را از بساط دهر دون‌پرور، سراغ بگیریم و از سرای طبیعت گام بیرون ننهیم، از کوی طریقت و سرای حقیقت، باز خواهیم ماند. عشق و عاشقی، عافیت‌طلبی را بر نمی‌تابد. این وعظ و نصیحت نیست؛ تجربه‌ره‌رفتگان است. در حالی که پهنه آفرینش و سرتاسر تکوین، از طبیعت تا مجرد و برتر از مجرد، در غم عشق و دل‌باختگی‌اش مجنون و سرگشته‌اند، ما بر بساط عیش و غفلت، با شماری از ساکنان عرصه تشریح و اختیار، هم‌پاله شده‌ایم، در حالی که واصلان و دل‌سوختگان، مدام فریاد برآورده‌اند:

زیر شمشیر غمش رقص‌کنان باید رفت      کان که شد کشته‌ او نیک سرانجام افتاد  
هر دمش با من دل‌سوخته لطفی دگر است      این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد<sup>۷۵</sup>

باید جامه عیش را از تن کند، مرکب زمین‌گیر نفس را وا نهاد، بر براق تیز پرواز سوز و اشک و دل‌دادگی، گام نهاد تا مشاهده کنیم در این نگارخانه رخ یار، چه محشر و غوغایی برپاست و هر آن از حسن و جلوه یار، چه آشوب و فتنه‌ای به‌پا خاسته است.

## قیامت و انسان کامل

عرفان به قیامت هم‌چون دیگر مقوله‌ها با جهان بینی و جهان فهمی خاص خود می‌نگرد. از دید عارف، مرگ و انتقال به آخرت، معدوم شدن نیست، بلکه از عرصه ظهور و مظهریت به بطون و خفا کوچیدن است؛ از مظهریت دسته‌ای از اسما بیرون رفتن و مظهر برخی اسمای دیگر شدن؛ چنان‌که ابن عربی هم گفته است: «الموتُ اذهابٌ لا اعدامٌ»<sup>۷۶</sup> مرگ، بردن از دنیا به آخرت است، نه نابود ساختن « چون اذهاب از صفات الهی است. قرآن می‌فرماید:

﴿إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخِرِينَ﴾<sup>۷۷</sup>

اگر خدا بخواهد شما مردم را می‌برد و گروهی دیگر را می‌آورد.

از این رو، مرگ کوچیدن از قلمرو اسم ظاهر به حوزه اسم باطن الهی است.<sup>۷۸</sup> به گفته دیگر، قیامت، قطع تجلیات حق نیست، بلکه تجلی به شکل و اسمایی دیگر است. عالم با تجلی اسمای جمالی هم‌چون خالق، مبدئ، محیی، حافظ، رزاق و... پدیدار و پایدار می‌شود و با غلبه اسمای جلالی مانند ممیت، معید، قهار تغییر شکل می‌دهد، به صورت اخروی تبدیل می‌شود و قیامت و آخرت برپا می‌گردد. پس آخرت چیزی نیست، مگر باطن این عالم، و این عالم، ظاهر و پوسته برای آخرت است. اگر چنین نگرشی به آخرت و قیامت افکنندیم (تجلی و خفا و ظهور و بطون) و از این منظر، آخرت را کاویدیم، به این ره‌یافت اساسی می‌رسیم که رستاخیز و برپایی قیامت، به فوت و انتقال از دنیا به آخرت منحصر نیست، بلکه هر آن و هر لحظه، آخرت و محشر و قیامت حاضر است. از این رو، اهل معنا، قیامت را به چند شاخه تقسیم کرده‌اند. برخی از سه سنخ سخن گفته‌اند، دسته‌ای پنج قسم دانسته‌اند و... در نگاهی دقیق و جامع، قیامت پنج شاخه دارد:<sup>۷۹</sup>

**الف) قیامت لحظه‌ای (دایم و پیوسته):** که همان تجلی پی در پی و آن به آن است. چنان‌که گفته شد، تمام هستی در یک لحظه، ظهور و پیدایش دارد و وجود فیض و کمالات جدید، سراسر هستی را فرا می‌گیرد و در آن دیگر به خفا و بطون می‌گراید و به مبدأ نخستین می‌پیوندد و قیامت و آخرتش برپا می‌شود.

پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتی است      مصطفی فرمود: دنیا ساعتی است

تفصیل این رستاخیز آن به آن، گذشت.

**ب) قیامت صغرا:** انتقال به برزخ است و با مرگ طبیعی و غیر ارادی رخ می‌دهد. انتقال به برزخ، از ظهور و غلبه اسمای جلال (ممیت، معید، قاهر و...) ناشی می‌شود.

**ج) قیامت وسطا:** انتقال به آخرت است، اما با مرگ ارادی و اختیاری. برخی از اولیا و مقربان به درجه‌ای از ولایت و تعالی روحی می‌رسند که جسمشان در طبیعت است، ولی مرغ روح و جان را با اراده و اختیار خود، پرواز می‌دهند و در عوامل بالاتر سیر می‌کنند. در روایات توصیه شده: «موتوا قبل أن تموتوا؛ پیش از آن که مرگ طبیعی و قهری فرا رسد، خود را بمیرانید»، کنایه از کشتن هواها برداشتن تعینات و فنا و به مطلق پیوستن و کنده شدن از سرای خاکی و شهود عوالم عالی.

**د) قیامت کبرا:** همان قیامت مشهور میان مردم که با مرگ طبیعی و انتقال همگانی به آخرت و عالم مجرد رخ می‌دهد.

**ه) قیامت کبری الکبری:** که صعود و عروج به بالاتر از مجردات و شهود اسما و فنا در اسما و صفات حق و... است که با موت اختیاری و فنا به دست می‌آید.

### چند نکته

الف) با توضیحاتی که گذشت، آشکار شد که در جهان بینی عرفانی، با قاعده تجلی و ظهور، اقسام پنج‌گانه قیامت، تفسیر و تحلیل می‌شود.

ب) در همه این مراتب، واسطه فیض و واسطه تجلی حق، امام زمان علیه السلام است.

ج) همه اقسام قیامت که سیری صعودی و در حیطه قوس صعود است، از کانال وجودی و مسیر وجودی خلیفه کبرای الهی می‌گذرد.

د) در سخنان معصومان و در جامعه کبیره، مقصد و محل بازگشت خلائق، انسان کامل (ائم طاهر) نام برده شده است. در جامعه کبیره آمده:

و ایابُ الخلق الیکم؛

بازگشت همه مخلوقات به سوی شماست.

این حقیقتی عینی و کاملاً منطبق بر اصول و موازین است و با توحید هیچ منافاتی ندارد؛ زیرا موطن نهایی حق تعالی است و ائمه علیهم السلام مقصد میانی به شمار می‌روند. به دیگر سخن، بازگشت به آنان که فانی مطلق در حقند، (فانی صفاتی، افعالی و ذاتی) همان برگشت به حق تعالی است، و همه افعال و صفات و ذات آن‌ها منسوب و متعلق به خداوند است، چنان که آیه ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾<sup>۸</sup> فعل انسان کامل را مستقیماً به حق نسبت می‌دهد؛ بیان دیگری از خلافت و وساطت فیض. در این زمینه، در جامعه کبیره بیان دیگر هم به چشم می‌خورد که شایسته تأمل است: «و حسابهم علیکم؛ بررسی اعمال خلائق و حسابرسی آن، با شما اهل بیت خواهد بود» که اختیارات و

شئون بدیهی ملک ولایت و امامت را برمی‌نماید. با وجود این احادیث و سخنان فراوان از اهل بیت، برخی از جاهلان با این تعالیم و معارف عناد و لجاجت می‌ورزند. اگر این دست روایات محکم و گویا نبود، از آمیزش نادانی و تعصب، چه مولود پلید و پرفتنه‌ای زاییده می‌شد! اینان، مدار و میزان درستی و نادرستی هر گزاره‌ای را دانسته‌های اندک خویش می‌دانند.<sup>۸۱</sup>

### «یوم» و «لیل» از منظر عرفان

واژه «یوم» در آیات و روایات، برای قیامت و آخرت استفاده می‌شود، مانند یوم القيامة، یوم الحساب، یوم الحسرة و یوم الآخرة. هیچ‌گاه به چشم نمی‌خورد که برای قیامت و آخرت، واژه «لیل» به کار رود. این موضوع اسرار و رموز شگفت فراوانی دارد که عرفا با پاسخی زیبا و برگرفته از اصول جهان‌بینی عرفانی، آن‌ها را فاش کرده‌اند. یوم، نماد روشنایی و آفتابی شدن است. در قوس صعود و سیر صعودی وجود، حقایق و موجودات از ازدحام کثرات و حجاب‌های طبیعت، به سوی نقطه وحدت و برداشته شدن حجاب‌ها پیش می‌روند و حقیقت از پس پرده کثرات و حجاب‌ها طلوع می‌کند و روشن می‌شود. از این رو، سیر صعودی وجود از جمله، قیامت که از ظلمت و کثرت رو سوی نور و وحدت دارد، یوم نام گرفته است.

واژه «لیل» نیز درباره شب قدر و نزول ملائکه و مانند آن به کار می‌رود. با توجه به گفتار پیشین، سر آن نیز آشکار است؛ زیرا وجود، در قوس نزول، از موطن وحدت و نور، عزم سفری دراز به سرزمین کثرات و حجاب‌ها را دارد، و در هر گام پرده‌ای بر رخ حقیقت می‌کشد و آن را در خفا و تاریکی فرو می‌برد. پس «لیل» خوانده می‌شود که نماد تاریکی است. انسان کامل، حقیقت لیلۃ القدر، بلکه عین لیلۃ القدر نامیده شده؛ زیرا خلیفه‌الله خود به تنهایی، تمام قوس نزول است و حقایق از باطن و شاهراه وجودی وی فرو می‌آیند و خورشید وجودش در حجاب و پرده می‌رود.

جالب توجه این که روایات، انسان کامل را «قیامت» نیز نامیده‌اند، چون حقایق و خلائق از بزرگراه وجود او سیر صعودی دارند و به آخرت کوچ می‌کنند. پس او مظهر و حقیقت «هو الاول و الآخر» و سلسله ظهورات در قوس نزول و فرایند بطون و خفا در قوس صعود به شمار می‌رود. از این رو، انسان کامل مظهر اتم «الظاهر و الباطن» است. عارف کامل، مرحوم شاه‌آبادی، در تفسیر لطیف و دقیق «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» می‌گوید: تمام حقیقت غیبی که به صورت قرآن درآمد، در جان انسان کامل، نازل و روانه شده و لیلۃ القدر حقیقت و باطن ولی‌الله است.<sup>۸۲</sup>

خلیفه‌الله خود مجموع قوس نزول و صعود و تمام دایره وجود و خود لیلۃ القدر و قیامت است. او به اعتبار تنزل و فرود آوردن تمام مظاهر، قوس نزول و لیل خوانده می‌شود و به لحاظ صعود و عروجش

به سوی حق تعالی، قوس صعود و یوم و قیامت نام دارد. انسان کامل، در این فرود و عروج، چه از سنخ لحظه به لحظه و چه اقسام دیگر، کاروان نامتناهی و بیرون از شمارش خلاق و مظاهر را همراه خود می برد و از ازل تا ابد، قافله سالار و سرحلقه کاروان بی شمار عشاق به شمار می رود.

باری، لحظه به لحظه و افزون از شمارش، رستاخیز رخ می دهد و فراتر از عدد و رقم، کاروان عاشقان و جان نثاران، در دشت تکوین می آیند و می روند. از ازل، معشوق هزار نقش و نگار، با ناز و غمزه، هر لحظه جان مشتاقان را می گیرد و جانی نو می بخشد و این قصه تا ابد ادامه دارد. از ذره تا کهکشان، عالم و آدم، جن و ملک و دنیا و عقیبا، در شور و شیدایی و عشق بازی سر می کنند و هزار هزار، شورش بی دلان و حسن فروشی و دلبری یار برقرار است. ما ساکنان ملک اختیار و تشریح، تا چه اندازه با کاروان تکوین همراهیم؟ چقدر بدان پیوسته و آمیخته ایم؟ مرغ سحر از هر گوشه ای ناله سر داده:

همایی چون تو عالی قدر حرص استخوان تا کی؟

دریغ از سایه همت که بر نااهل افکندی<sup>۸۳</sup>

گفتنی است توحید اصالت دارد و اصل وجود و کمالات هستی بالاصاله، از آن خداوند است. آن چه انسان کامل دارد، اعطایی حق است؛ همه در برابر ذات الهی، فقیر محضند.

## نتیجه

برخی از نتایج این پژوهش را می توان این گونه برشمرد:

1. تجلی و ظهور، ساز و کار، بلکه حقیقت قوس نزول را در نقطه برابر فنا که در قوس صعود رخ می دهد، تشکیل می دهد. یعنی همان گونه که با تجلی و تعین، سلسله هستی بروز می کند و از پرده برون می افتد، در سیر صعودی نیز با فنا و استهلاک تعینات و شئون و حدود هستی، روند بطون و نهان گرایی بر نظام مظاهر سایه می افکند تا در فرجام به قیامت انجامد. پس تجلی و ظهور، گستردن کثرات و تعینات، و فنا در کارکردی رو در رو، از میان برداشتن کثرات و تعینات را نقش می بازد.
2. واسطه در تمام این فعل و انفعالات بی کران، انسان کامل محمدی ﷺ است که به نقل عامه و امامیه تا برپایی قیامت، مهدی موعود خواهد بود. مظهر اعظم الهی به حکم وساطت کبرا و جایگاه جانشینی که دارد، هم در سلسله تنزل هستی و فرایند تجلی و ظهور پیش رو است و هم در فرایند کوچ ظهورات و قوس بازگشت.

3. تجلی و ظهور رخدادی آن به آن و پیاپی بوده، هرگز لحظه‌ای توقف و درنگ نمی‌شناسد؛ چنان که قبض و برگشت وجود نیز همین گونه است. در نتیجه واسطه و جلودار این غوغای خاموش هستی نیز باید لحظه به لحظه حاضر، ناظر و نقش‌آفرین باشد و این خود یکی از دلایل هستی‌شناختی بر لزوم حضور فیزیکی و حیات پیوسته و پایدار ولیّ معصوم در نظام آفرینش خواهد بود. یعنی ناگزیری از تدبیر و سرپرستی این شدن‌ها و گشتن‌ها از سوی واسطه فیض، ضرورت وجود ولیّ کامل را بازمی‌گوید و خود می‌تواند از ادله عرفانی بر امامت باشد.
4. حرکت و جنبش وجود، مسیر و گذرگاه می‌طلبد. در قوس صعود، بازگشت یک‌یک خلائق به مبدأ هستی و پیمودن کمال از مسیر انسان جامع به فعلیت می‌رسد و ممکن می‌شود. در فرایند تنزل نیز مسیر و معبر همو خواهد بود.
5. حقیقت انسان کامل در نهاد و نهان یک‌یک ذرات هستی حضور و نفوذ و سریان داشته، مهر و معرفتش با جانسان عجیب است. این حضور و جریان بر گونه احاطه و ولایت و قوام‌بخشی است. از این‌رو ذره‌ای در آفرینش نیست که در تکوین، امام خویش را نشناسد و مهر نورزد و تبعیت نجوید.

---

\* پژوهش‌گر گروه کلام و عرفان مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت).

۱. نک: تجلی و ظهور در عرفان نظری، ص 38 - 46.
۲. نک: اسماء حسنی، ص 167 - 168.
۳. شرح مقدمه قیصری، ص 128.
۴. سوره آل عمران، آیه 30.
۵. نک: عرفان نظری، ص 244.
۶. شرح مقدمه قیصری، ص 645.
۷. نک: جامع الاسرار و منبع الانوار، ص 338 - 348.
۸. سوره بقره، آیه 30.
۹. مصباح الهدایه، ص 16-27.
۱۰. فصوص الحکم، فص آدمی.
۱۱. شرح فصوص الحکم، ج 1، ص 175.
۱۲. همان، ص 178.
۱۳. شرح مقدمه قیصری، ص 644.
۱۴. همان، ص 647.

- 
۱۵. همان، ص 219 - 220.
۱۶. نک: همان، ص 279.
۱۷. تجلی و ظهور در عرفان نظری، ص 260.
۱۸. ینابیع المودة، ص 20 (به نقل از ادب فنای مقربان).
۱۹. بحار الأنوار، ج 23، ص 29.
۲۰. همان، ص 35.
۲۱. شرح دعای سحر، ص 67.
۲۲. همان، ص 31.
۲۳. دیوان حافظ، غزل 488.
۲۴. الکافی، ج 1، ص 418.
۲۵. نک: شرح دعای سحر، ص 31.
۲۶. نک: شرح فصوص الحکم، ج 1، ص 288 - 289.
۲۷. سوره اسراء، آیه 44.
۲۸. نور الثقلین، ج 1، ص 21.
۲۹. همان، ص 22.
۳۰. نک: تفسیر تسنیم، ج 1، ص 508.
۳۱. دیوان حافظ، غزل 193.
۳۲. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.
۳۳. شرح فصوص الحکم، ج 1، ص 97 - 111.
۳۴. بحار الأنوار، ج 8، ص 122.
۳۵. شرح فصوص الحکم، ج 1، ص 103.
۳۶. مصباح الهدایة، ص 83.
۳۷. نک: شرح مقدمه قیصری، ص 714.
۳۸. دیوان حافظ، غزل 110.
۳۹. سوره صافات، آیه 181.
۴۰. دیوان حافظ، غزل 86.
۴۱. همان، غزل 199.
۴۲. جامع الاسرار، ص 230، 282 و 360.
۴۳. بحار الأنوار، ج 18، ص 182.

۴۴. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 712.
۴۵. صادر نخستین، نزد فلاسفه و عرفا تفاوت دارد.
۴۶. بحار الأنوار، ج 15، ص 24.
۴۷. همان، ج 25، ص 22.
۴۸. سوره نجم، آیه 8 - 9.
۴۹. دیوان حافظ، غزل 213.
۵۰. سوره حجر، آیه 21.
۵۱. سوره رحمن، آیه 29.
۵۲. شرح مقدمه قیصری، ص 239.
۵۳. الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة، ج 2، ص 168.
۵۴. تجلی و ظهور در عرفان نظری، ص 353.
۵۵. سوره قمر، آیه 50.
۵۶. الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة، ج 2، ص 278.
۵۷. نک: انسان کامل در نهج البلاغه، ص 213.
۵۸. نک: شرح مقدمه قیصری، ص 768.
۵۹. نک: شرح دعای سحر.
۶۰. نک. شرح فصوص الحکم.
۶۱. نک: الفتوحات المکیة، ج 3، ص 51.
۶۲. جاویدان خرد، ش 9، ص 5 - 6.
۶۳. تجلی و ظهور در عرفان نظری (به نقل از: اعجاز البیان فی تفسیر القرآن، صدرالدین قونوی، ص 35).
۶۴. همان (به نقل از: الانسان الكامل، عبدالکریم جیلی، ج 1، ص 105).
۶۵. همان (به نقل از: شرح گلشن راز، عبدالرزاق لاهیجی، ص 493).
۶۶. الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة، ج 2، ص 278.
۶۷. نک: تجلی و ظهور در عرفان نظری (به نقل از: شرح مواقف، ج 1، ص 202).
۶۸. دیوان حافظ، غزل 71.
۶۹. نک: شرح مقدمه قیصری، ص 773، پاورقی 1.
۷۰. سوره ق، آیه 15.
۷۱. نک: تجلی و ظهور در عرفان نظری، ص 367.
۷۲. دیوان حافظ، غزل 94.



- 
۷۳. تجلی و ظهور در عرفان نظری (به نقل از: اعجاز البیان فی تفسیر القرآن، ص 35، چاپ هند).
۷۴. دیوان حافظ، غزل 199.
۷۵. همان، غزل 111.
۷۶. تجلی و ظهور در عرفان نظری (به نقل از: الفتوحات المکیة، ج 10، ص 490، چاپ جدید).
۷۷. سوره نساء، آیه 133.
۷۸. نک: شرح فصوص الحکم، ج 2، ص 354 - 364.
۷۹. نک: تجلی و ظهور در عرفان نظری، ص 419 - 427.
۸۰. سوره انفال، آیه 17.
۸۱. نک: مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، ص 86.
۸۲. همان، ص 27.
۸۳. دیوان حافظ، غزل 440.